

چرا صرف انتشار اسامی ساختمان‌ها مشکلی را حل نمی‌کند

ساختمان‌های نایمن کجاست؟ می‌دانید و کاری نکردید

چرا منتشر نمی‌شود؟ چرا می‌گویید منتشر شود؟

بعد از واقعه پلاسکو و حالا متروپل، یکی از اصلی‌ترین خطاهای خبری و البته مطالبه‌گری، هم در رسانه‌ها

و هم بین عموم، این بود که مسئولان، اسامی ساختمان‌های ناامین را اعلام عمومی کنند. چرا؟ چند دلیل داشت. دلیل اول این بود که مالکان این ساختمان‌ها احتمالا تذکرات در خفا را جدی نمی‌گیرند و این عمومی اعلام شدن نام‌شان باعث می‌شود که کمی ماجرا را جدی بگیرند و شاید درصد رفغ آن کاری کنند. دلیل بعدی اما این بود که مردم شاید خودشان رجوع به این ساختمان‌ها و رفت‌وآمد به آنها را رها کنند و این‌طور از وقوع فجایع احتمالی جلوگیری شود. دلیل سوم هم این بود که نهاد منتشرکننده نام این ساختمان‌ها، می‌خواسته سایر نهادها را نسبت به این قضیه حساس کند؛ چراکه بسیاری از ساختمان‌هایی که نام‌شان به‌عنوان ساختمان‌های نایمن بر سر زبان‌هاست، برای ارگان‌ها و نهادهای خاصی است و این انتشار می‌توانست خود آنها را نسبت به مساله حساس کند. القصه این مجموعه مطالبات و دغدغه‌هایی بود که حول این موضوع می‌شد به آن پرداخت.

اما همه اینها نیست. با این اوصاف، با وجود اینکه بارها درباره انتشار اسامی ساختمان‌های نایمن اخبار و وعده و وعید شنیده‌ایم و حتی سسامانه‌ای هم در همین تهران راه افتاد و یکی دو روزی هم فعال بود و اسامی این ساختمان‌ها در آن بارگذاری می‌شد، تعطیل شد و کسی هم جواب قانع‌کننده به این موضوع نداد. فقط قبل و بعد از آن اعضای شورای شهر و باقی مدیران و مسئولان مدیریت شهری از لزوم معرفی ساختمان‌های نایمن گفتند و ضرب‌الاجل‌هایی هم تعیین شد که حدود ۲۳ هزار ساختمان نایمن تهران را مشخص و اسامی آنها را منتشر کنید. ولی اگر شما از منبع معتبری گزارشی در این باره دیدید و اسمی منتشر شد و جایی تاییدش کرد به ما هم بگویید. در آخرین اظهارات و تعیین وقت و ضرب‌الاجل‌ها هم شورای شهر تهران از ارائه اولتیماتوم یک هفته‌ای به شهرداری تهران برای انتشار رسمی اسامی ساختمان‌های نایمن شهر تهران خبر داد.

در این راستا از شهرداری خواسته شده که اسامی و مشخصات ساختمان‌ها را با اولویت تعداد مراجعان، اهمیت بنا و موارد خطرآفرین به‌روزرسانی کند و آخرین تدابیر ایمنی صورت‌گرفته قبل از انتشار مدنظر قرار گرفته شود. شورای شهر تهران با بیان اینکه لازم است سازمان‌ها آتش‌نشانی نسبت به به‌روزرسانی اطلاعات ساختمان‌های نایمن اقدام کند، اعلام کرده: انتشار اسامی ساختمان‌ها بدون به‌روزرسانی اطلاعات ممکن است تبعاتی داشته باشد؛ چراکه ممکن است مالک نسبت به ایمن‌سازی اقدام کرده باشد و درصورتی که اسم ساختمان در میان ساختمان‌های نایمن منتشر شود پیگیری قضایی برای وی محفوظ است. این درحالی است که سخنگوی سازمان آتش‌نشانی و خدمات ایمنی شهر تهران به انتشار اسامی این ساختمان‌ها در فضای مجازی واکنش نشان داد.

وی با بیان اینکه هنوز ریز اسامی در لیست منتشرشده از ۱۲۹ ساختمان نایمن تهران در فضای مجازی را ندیده است، گفت: «باید بگویم که این لیست مورد تایید آتش‌نشانی نیست. اما این عدم تایید معنایش این نیست که تمام ساختمان‌هایی که نام‌شان در این فهرست آمده، ایمن هستند و ممکن است ساختمان‌های نایمن هم در این لیست باشد.» سیدجلال ملکی اعلام کرد: «آتش‌نشانی تهران این آمادگی را دارد که از این ۱۲۹ ساختمان که اسامی‌شان منتشر شده و همچنین دیگر ساختمان‌های شهر تهران بازدید ایمنی کرده و موارد خطرناک و خلاهای ایمنی آنها را استخراج و به مالکان بیان کنند.» وی افزود: «با هماهنگی دادستانی لیست ۱۲۹ ساختمان پرخطر را حتما منتشر خواهیم کرد؛ چراکه با هیچ فردی تعارف نداریم. بی‌تردید نباید اجازه دهیم بحث انتشار اسامی این ساختمان‌ها تبدیل به ترس شود.» درباره آن سامانه هم هرچقدر پیگیری کردیم که چه شد و چرا سر پا نماند و ...، صرفا از گوشه‌وکنار شنیدیم که نهادهای امنیتی به‌خاطر مسائل و تهدیداتی که ممکن است این اطلاع‌رسانی ایجاد کند، با آن مخالفت کرده‌اند، همین.

نمی‌تایید، چطور راننده‌ها باید مسیر بعد از ورود را پیدا می‌کردند. سیاهچاله‌ای بود برای خودش. از ورودی پارکینگ و بوی نمی‌که گفتم، بگذریم. با چند شانه‌به‌شانه شدن با جماعت وارد ساختمان می‌شویم

و با انبوهی از مغازه و نوشته و دود سیگار و بعد هم یک راه پله‌نمور و کم‌عرض همیشه خراب که با یک میله هم ورودی‌اش را تنگ کرده‌اند تا مبادا کسی بآن بار حمل کند، مواجه می‌شویم. همین چند خط برای اینکه یک ساختمانی را حداقل نامتعارف نام‌گذاری کنیم، کفایت می‌کند. اما خب کمی بالاتر می‌رویم و نگاهی به طبقات هم می‌اندازیم. از آسانسور که حرفی نمی‌زنم. یک بالابر عجیب و غریب که داخل آن هیچ اتاقکی نیست. صرفا یک در و یک صفحه که انبوهی از مسافران و بارها و ... را بالا و پایین می‌کند و هرکسی هم که سوارش می‌شود، به اولین چیزی که فکر می‌کند، سسقوط و خداحافظی با این دنیای گرانی است. طبقات مملو از جماعت و مغازه‌هایی که نه اندازه یکسانی دارند و نه افرادی که داخل آنهاست با اندازه مغازه قرابتی دارند. یکی در میان هم سیگار به دست، حتی در همین ایام کرونا، در آن محیط بسته دود هوا می‌کنند و نفس گرفته مردم تهران را بیشتر هم می‌گیرند. هرچقدر نظر انداختم، تعداد مغازه‌هایی که حداقل ایمنی برای حریق را خودشان تامین کرده باشند، عدد بالایی نمی‌شد، خود ساختمان امام گویا بعد از تذکرات بسیار برای مساله آتش‌سوزی کارهایی کرده ولی خب باز هم همان‌که گفتم، جماعتی که در هم تنیده‌اند و دهانه‌های مغازه‌ای که به زور می‌توان از هم منفک‌شان کرد و باقی نایمنی‌ها، گیرم آتش‌سوزی شد، گیرم سقופی رخ داد، چطور می‌شود با این راه‌پله‌های تنگ و شلوغ، با این پله‌های خراب و این سازه پر از بوی نم و کثیف، از مهلک‌تر گریخت؟ نمی‌شود. خلاصه اینکه برای فهم ایمن بودن یا نبودن، گاهی

می‌توان به برخی اسامی بسنده کرد. مثلا علاءالدین، مثلا آلو مینیوم، مثلا پارکینگ پروانه و ... که تازه این سه همگی در یک راسته و خیابان هستند. مثل روایت محرومیت که هر بار خواستیم از آن بنویسیم، ویتترین ماجرا بیستان‌وبلوچستان بود، خوزستان بود، خراسان جنوبی بود و امثالهم. می‌دانیم، خیلی از این اسامی را می‌دانیم و اگر ما هم ندانیم، آنجا که به اینها، به امثال علاءالدین، متروپل و ... مجوز داد، می‌داند که حکم قذکشی چه سازه مرگی را امضا کرده است، منتها تا قبل از فاجعه، کسی زنگ این ساختمان‌ها و مالکانش را نمی‌زند.



ابوالقاسم رحمانی

دبیر گروه جامعه

نام این گزارش را به رسم کلیشه‌های سابق زیر پوست شهر می‌گذارم، چون قرار بر نوشتن از دو مساله در تهران

است. یکی ماجرای پرسروصدای ساختمان‌های نایمن و دیگری هم یک ماجراجویی از متکدیانی که با برخی دیگر از فعالان و کسبه، ائتلاف می‌کنند. از اولی شروع می‌کنم و با دومی تمام، تا هم کمی با تهران و اتفاقاتش آشنا شده و هم تلاشی برای جلوگیری از تکرار پلاسکوها و متروپل‌ها کرده باشیم. البته ناگفته‌نماند که این تلاش برای جلوگیری از تکرارها، آرزوی محالی است که همیشه و بعد از هر بحران در سودای رسیدن به آن بودیم. هوایمایی سقوط می‌کند، می‌گوییم از این به بعد کاری کنیم تا دوباره تکرار نشود. ساختمانی می‌ریزد، می‌گوییم از این به بعد تلاش کنیم ساختمانی نریزد. اتوبوسی چپ می‌کند، همین را می‌گوییم، وقس علی‌هذا، اما خب این آرزو، محال اندر محال می‌ماند و به جای عدم تکرار، همواره چشم‌انتظار آن هستیم. مصداقش را هم که این روزها صدبار گفتیم، بعد از پلاسکو هم صد به‌علاوه بی‌نهایت‌بار گفتیم، که با شناسایی و فلان و بهمان، مانع از تکرار فجایع مشابه باشیم، این اتفاق افتاد؟ نه! این اتفاق افتادنی است؟ بله. این اتفاق می‌افتد؟ فکر نمی‌کنم. با این مقدمه، کمی از زیر پوست شهر با هم می‌خوانیم و من روایت می‌کنم.

از علاءالدین در تهران تا متروپل در آبادان

ماجرای ساختمان‌های نایمن که حالا شبیه ایام پس از ریزش ساختمان پلاسکو، همه دنبال ردیابی و شناسایی آنها هستند، مساله‌ای دنباله‌دار است که متاسفانه به‌رغم انتشار برخی اسامی و لیست‌ها، هیچ‌وقت از این حد و سطح جلوتر نرفته و حتی اگر گاهی اقداماتی هم صورت گرفته حرفی هم زده شده، جلوی آن را گرفتند یا در گذر زمان به فراموشی سپرده شده است. بگذارید از یکی از ساختمان‌های شناخته‌شده تهران شروع کنیم و چند کلمه‌ای با توصیف و تصویر این ساختمان، پرده از وضعیت ساختمان‌های مشابه برداریم. البته اینکه از تهران و ساختمانی در پایتخت روایت می‌کنیم نه به این معنی که تهران مهم‌تر از شهرستان‌هاست، صرفا برای اینکه ساختمان‌های تهران، به‌دلیل قدمت و شهرت، قابل‌تعمیم و توصیف و تصویرتر از ساختمان‌های سایر شهرها و استان‌هاست. تقاطع خیابان حافظ و جمهوری، ساختمان علاءالدین. هرکسی که کاری با تلفن همراه و قطعات الکترونیکی داشته باشد، در هر کجای ایران، حتما نام این ساختمان را شنیده و خیلی‌ها هم حتما حتی برای یک‌بار، راه‌شان به این سمت افتاده و وضعیت این ساختمان را به چشم دیده‌اند. از وضعیت بیرونی و نمای ساختمان و پشت‌بام عجیبی که شبیه سمساری‌های صدساله هر چیزی روی آن پیدا می‌شود، فعلا چیزی نمی‌گویم. صرفا چند قدمی با هم و با این کلمات در علاءالدین برمی‌داریم تا بعد. اولین چیزی که بعد از شلوغی ورودی ساختمان علاءالدین جلب توجه می‌کند، به‌خصوص ورودی سمت خیابان حافظ، بوی نم‌زیاد و عجیبی است که از زیرزمین یا همان پارکینگ این ساختمان به مشام می‌رسد. پارکینگی که ورود به آن و رهمپ ورودی‌اش، آدم را یاد ورود به تونل وحشت می‌اندازد. نمی‌دانم اگر روز نبود و نور خورشید

چقدر ما ساده‌ایم، چقدر شما هفت‌خطید!

می‌فروختند! یعنی این کودکان به‌اصطلاح کار با ائتلاف و همدستی با مغازه‌داران محدوده‌ای که انتخاب می‌کنند، به‌نوعی سر مردم کلاه می‌گذاشتند و هر دو سود خوبی می‌بردند، بی‌آنکه هیچ کدام خدمتی عرضه کرده باشند. فروشنده ابتدا به قیمت بازار چای را به مردم می‌فروشد و سودش را می‌برد. آن‌وقت مردم چای را به بچه‌ها می‌دهند که مثلا به دست خانواده‌هایشان برسانند، بعد آنها دور از چشم عابران به مغازه برمی‌گردند و فروشنده‌ای که تا قبل از این انگار اینها را نمی‌شناخت با قیمتی حدودا همان قیمت خرید از توزیع‌کننده‌ها، چای را خریداری و دوباره با فروش جنسی که چندباری فقر دست‌به‌دستش کرده سود می‌کند. در این بین کودک مورد بحث هم از تفاوت قیمت فروخته‌شده سودی می‌برد و این پروسه کلاهبرداری را تکمیل می‌کند.

برسد. اما آن فکر و خیال رهایم نمی‌کرد. بیرون از مغازه به یکی از دوستانم گفتم اگر کار خاصی ندارد، بایستد و ببینیم آن بچه‌ها واقعا چای و شونیده را برای خانواده‌های گرسنه و تشنه‌شان می‌خرند یا برنامه دیگری دارند، یکی دوساعتی آنجا بودیم و موارد متعدد بود، یعنی حداقل در آن دو ساعت، ۱۰ بسته چای عاید آن کودکان شده بود. تازه خیلی هم با فراغت کاری می‌کردند و مدام درحال استراحت و خوش‌ویش بودند. اگر دل به کار می‌دادند، چندبرابر اینها چای و شونیده دست‌شان را می‌گرفت. القصه اینکه در تمام آن مدتی که آنجا بودیم، بلافاصله بعد از خرید این اقلام توسط مردم و گرفتن‌شان توسط آن کودکان، آنها به‌همراه مردم از مغازه خارج می‌شدند، چشم می‌انداختند و به‌محض اینکه آن عابر بی‌خبر از دنیا دور می‌شد، وارد مغازه می‌شدند و با قیمت کمتری آن چای را به فروشنده

خود و خانواده‌اش مدت‌هاست غذای مناسبی نخورده‌اند، نباید در اولویت مطالبات‌شان چای، آن هم چای خشک باشد. نان، پنیر، گوشت و مرغ، تن‌ماهی و هر چیزی را می‌شد طوری توجیه کرد، اما چای خشک نه! در همین گیرودار یکی دیگر از همکارانش، به یکی دیگر از عابران اصرار می‌کرد و می‌خواست که شونیده بخرد! این مواجهه و آن صدا و این مطالبات، عجیب درگیرم کرد. جالب‌تر اینکه داخل مغازه هم بودیم و این‌طور اصرار می‌کردند و فروشنده جز اینکه زیرچشمی به ما نگاهی بیندازد، واکنش دیگری نداشت. طوری وانمود می‌کرد که انگار اصلا این کودکان را نمی‌شناسد. طبق وعده قول‌مان را عملی کردیم و هرچند به‌فصد خرید شیر و کیک و این‌طور چیزها وارد مغازه شدیم، یک بسته چای خشک فلان برند را خریدیم و تحویل آقا دادیم تا برود و به خانواده گرسنه و تشنه‌اش

می‌زنیم، و کمک می‌کنیم و گاهی هم شیشه ماشین را بالا می‌کشیم و درها را قفل می‌کنیم که مبادا گزندی به ما وارد کنند. صحنه عجیبی بود و با صدای همراه با ناله و فغان آن کودک عجیب‌تر هم شد. واقعا انگار هیچ چیزی نخورده بود، هم خودش و هم خانواده‌اش و مدام از ما درخواست می‌کرد که چیزی بخریم. ما هم تمام آن افکار دریایی را فراموش و قبول کردیم که نیمچه خریدی برای این کودک و خانواده‌اش داشته باشیم، جای دوری که نمی‌رفت. به‌هرحال وقتی آن همه دستگاه عرض و طویل کاری برای اینها نمی‌کنند، حداقل دستگیری از سمت مردم باشد. در فکر و خیال خرید شیر و کیک و آمیوه و این‌طور چیزها بودیم، که یک‌دفعه خودش اصرار داشت که جای بخریم، نه چای دم‌کشیده و لیوانی نه، چای خشک بسته‌ای! کمی عجیب بود. به‌هرحال کسی که

اما بخش دوم از زیرپوست شهر تهران به یک مواجهه و کنجکاوی و پیگیری برمی‌گردد که احتمالا خیلی‌ها در مرحله طرح سوال و تعجب نسبت به آن پیش‌رفته باشیم، اما اینکه این تا کجا و چقدر مساله باشد و درنهایت چه اتفاقی می‌افتد، خیر. ماجرا از این قرار است که چندروز پیش، با یکی، دونفر از رفقا، گعده‌ای کردیم بعد از حدود دوسال‌واندی از شیوع کرونا و سری به یکی از کافه‌های تهران زدیم و چندساعتی کنار هم گفتیم و شنفتیم. موقع خروج از کافه، یکی از این کودکان فال به‌دست نزدیک شد و اصرار کرد که چیزی از مغازه‌ای که همان حوالی بود، بخریم؛ برای خودش و خانواده‌ای که مدت‌هاست غذای مناسب نخورده‌اند. تا اینجا مثل همیشه‌گی‌هایی بود که مدام سر چهارراه‌ها می‌بینیم و فکر می‌کنیم به یک باندمافیایی اتصال دارند و گاهی قید این افکار را